

CALL No. { ۲۹۵۴۵ } ACC. No. ۳۰۴۴
۲۰۲۱۷
 AUTHOR _____
 TITLE مباحثات
۲۹۵۴۵



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

پوشا کنند که اینها بر بزرگی این اکاوشی دور کنند گناهان است و در بندۀ شمره و عظم ازین
 نه مایه گمان آن روشنی آید تیر تیره باشد و گنگا و جمیع تیر تیره با خود بیگونی که مردم عذاب کنند گناهان
 مایان پاک میسازم باز کردن برت اکاوشی مایان پاک میشود و بیل اشنان گنگا و سندن و گوداوری و سر ستم
 و گنگووان و دطلادان و آنچه کرد با سید و جگ را صبور و سید پاپت میشه باز کردن برت اکاوشی پر بر و طخی حص
 شد بر کس با عذاب و در برت برت با گزن کنگا و بیل برت اکاوشی از نه نه گناهان مخلص یافتن از انزال و فر
 سه و اندو که برت برت برت برت میشه و همه پیران او از کردن برت اکاوشی به بیکدیگر میسازد
 مثالی گشتن ز نار و از پیران دیگر بیل آمده باشد از شمره این برت دور میشود و آنچه شمره ثواب است
 بدیاری شیه به بول می اینجا در شخصی که برت اکاوشی نمیکند پیدا شدن او در همان بنای شمره و
 این برت اکاوشی بسیار غنچه است و شمره است که گفته اند این برت باز بوجو و نمی آید و هر سر
 که از شخص گفتن و از دست و از زانو بوقوع می آید و آنچه در هم مثل تیر تیره یا ضربات غله و غیره انواع انواع و هر
 بیل می آید از راستی اعتقاد و بر من بیکوان میکند گناهان صد خیم او پیران او در میشو تا چه که نار این بجا
 بروز مسئله و پیران میشه بنای بران شمره بدیاری این برت وقت شب بسیار کرده اند و آنچه بیل از ان
 گنگا و سندن و گوداوری و جیبا و مری و گوشتی و پیشک و پرگ و کاشی و گدا و دیدار جگنا تیره و تیره و گوداوری
 بیدار و کید از ناتمه و بدیاری ناتمه حاصل میشه و از یک برت اکاوشی بر بر و بخی سدی کاتک پاپت میگردد و
 برت میکند یا نند اقتساب روشنی یافتن به بیکدیگر میرود و از برت مذکور عذاب طفلی و جوانی و پیر
 و در میشوند و هر که در ماه کاتک غله و ان نماید و به جای بیکوان و روشنی نماید هرگز گمی و غمی نه میشه
 بیکوان از شیدین که تیراضی میشه و باید که گفته باشند و جا گرن نماید به بیکدیگر پاپت کرده

خاتمه الطبع از اعانت و امداد شری بیکوان و پختی ایکاوشی و صا تم نام در داری زبان کرد
 نتایج و ثواب برت ایکاوشی در هر ماه و ثواب و عنایت آن آنچه در مایه سری کشن می به ارجن فرموده بنما
 تشریح نوشته لائق فائده گسان و هر می است برای اشاعت علم و انوار عامه حسب تحریک قدردان علم
 و می بر پیا و صاحب بی انفسک بر شسته تا بضمع با بون با و در پیش قدم و طبع نامی نشی و لکشا و بر مقام کثرت طبع

این راه گم کرد جای که سوین داماد راجه میگرد رسیده داماد راجه چکند را شناخت
 شیر باد و او سوین دندوت کرد و برابر خود بنشاند و تحقیقت خود گفت که از طفیل برت کاو
 بن به روزی یافته ام لیکن برت اکاوشی از دل و جان نگوده ام ازین سبب راجه مین
 قائم خواهد ماند اگر از دل و جان میگردم گاهی این راجه از دست من نمیرفت الحاح از توجه
 راجه قائم میباید سو لیکها زنار و پرید که هر چه بفرمائی بگویم که راجه تو قائم ماند سوین گفت
 چند رجه گها گها نام دختر راجه چکند زن من است از ابتدا می آن کیفیت من باز خواهی گفت
 از آنجا که او راجه من قائم خواهد ماند زنار و از آنجا که صحت شده و در شرف خود آمد و بهر خدایا
 انوار نمود و رجب ماند و گفت که با راجه خود و برده بشوهر هم برسان ترا تو را ب عظیم خواهد شد
 سو لیکها زنار و از چند رجه گها گها راجه گرفته متصل شد راجل برت رسید چه بلید که رجه شتران
 پیشیا میکنند چند رجه گها گها پر کرده دندوت نموده هر دو دست بسته افتاده و رجه شتران
 پرسیدند که ای گها گها آندی و گها گها ای رفت چند رجه گها جواب داد که ای حمار که شوی من بالا
 این پر بت راجه دیو لوک یافته است چندان او بکار دهم فرماید که از آن دهم در اینجا بروم و
 رجه شتران از چند رجه گها گها گها کنانند که از طفیل آن جگ چند رجه گها گها تو داده
 یافته یا لای برت رفت و در اینجا از شوهر خود ملائی گردید سوین از دیدن چند رجه گها چها
 بسیار خرم و خوشحال گشت هر دو سر گذشت خود جدا گفتند چند رجه گها که تمام اکاوشی
 رده بود و پهل آن بنام شوهر خود سنگاپ نمود که راجه قائم ماند و هر دو پیش و پیش مشغول شدند
 هر کس که مهاجم ریان اکاوشی گوید و بشنود او را پهل رسید خواهد شد

بعد از این
 سوره

۲۷

مهاجم اکاوشی سدری کتاب پر مهر و جینی نام

راجه جد شمر پرسید که ای ناتخه در آخر ماه کتاب اکاوشی میشود نام مهاجم آن چیست
 سدری کرشن فرمودند روزی نارد من از بر مهاجم پرسیده بود ای سوامی اکاوشی
 کتاب سدری چنان نام دارد و پهل برت او کدام است و پوچاسی که ام دیوتا و بچه عنوان نماید

از اطمینان گفت که از شما پوشیده نیست و به جای من در حرمت لوک مالکپور نام شهری است در شمال
 اندر سمین نام فرزند من است باو پیغام من برسان که پدرت و عذاب و نجات گزینان است و در میان
 انامی ما از جم لوک شید و بیگانه است او یک پسر است شوم از فرزند من گوی که نگاه ران و ایل گنوا
 اندر نام اکادشی بیاید برت آن مع قبایل و رعیت نموده برز و زو او شش نام من شکلی
 سازد و از طفیل برت مذکور از دوزخ خلاص شده به بیگانه پسر است خواهم شد ای صفت با بنظر
 نگاه خواهم داشت که متوانم ام برز و از سمین یک دوزخ نام جنور بسوا و ال خونک و در سرخ
 چتری بخورد و زوز و حورت نزد به و از اکادشی ایشان نموده بوقت دو بهر بهر و پوران بشود و همین
 ماده گاو بد و برز و زو او شش بهر شکلی یعنی مقدور باشد شد مردمان قبایل خود را به بر بهرمان و قتل
 و دود شکلی برت اکادشی بنام پدر خود سازد همین سخن گفته نار و سن و بزرگ لوک رفتند چنانچه راجه
 بهر بی که نار من بموجب گفته پدرش نهانیده بود برت نمود و جافوت از آسمان گاه باریدن کرد ای راجه
 بهر بی که از دوزخ تو پدرت به دوزخ لوک رفت راجه مذکور برت و دان و شکلی اکادشی
 نمود و پدرش به بیگانه پسر است هر کس برت اکادشی باین طور نگاه دارد و مهمات آن بگوید
 و بشود او در صیل آید جگ پسر است خواهد شد +

از من عذابی شده باشد که از سبب آن چنین بدقوع آمده شما را جمع دارند بر شما و خدمت رکعیش را
 میروم برسم تا چه میفرمایند این سخن گفته راجه تنها سوار شده راه بیابان گرفت در اینجا پندیکه سنگی رکعه
 و انگار رکعه در اینجا پیشیا میکند در اینجا راجه پسر فرو آمده دست بسته استاده و نذر و ت کرد رکعیش فرمود
 که ای راجه ملک تو بخیریت است باعث آمدن بصیرت با من بگو. او کیفیت و ماجر ای خود بیان نمود رکعیش
 گفت ای راجه در این تو خیزد ان پیشیا میکند به پراچیت نمیشود از ان به تشنگ سالی افتاده است
 آن چندال را بجان کشش که پراچیت عالم بنیزه بود با ان بیار و راجه گفت که این از ان نمیشود که جان کشی نمایم
 چیزی از راه و حرم بفرمایند که از نمودن آن پراچیت برود و باران بیار و رکعیش گفت که در آخر راه بحداد و
 پیمان نام اکاوشی خواهد آمد برت آن اکاوشی من تمام مردم ملک نگار باری نماز فضل برت مذکور
 همه غایب از عالم برود و بارش باران شود و راعت خواهد شد رعیت آسودگی خواهد یافت که
 راجه دهم و اتار راجه مانده اینمینی از رکعیش را در یافته پیمان نام اکاوشی راع رعیت برت
 انگار داشت و برود و اوشی باران بسیار باریدن گرفت و در تمام زمین از انی گردید راجه بوقت
 رحلت ازین جهان فانی بکنظمه برپشت شد ای راجه هر کس مهاکم اکاوشی بگوید و بشنود آن را
 محصل اسم بزرگ برپشت شود *

مهاکم اکاوشی اندر اکنوا راجی

۲۵

راجه جید شتر رسید ای ناراین اکاوشی که شن محچه ماه کنوا رک می آید نام و مهاکم آن چگونه است
 سریکرشن جیو فرمودند که اندر ا نام اکاوشی مذکور است مانا پش شتری بود و راجا اندرین نام
 راجه راج میگرد بسیار دهم اتما بود و در همچن ناراین شغل داشت روزی نارو من بخانه اندرین
 اند بسیار تواضع و نکریمه و پر کربان کرده راجه دست بسته استاده شد و نذر و ت نمود و پسند خوشباشانند
 بعد از ان نارمن پرسید که ای راجه بخانه تو خیریت است راجه جواب پر داخت که ای رکعه از تو
 شما دیدار گرامی بخیریت برسم باعث تشرف آوری بفرمایند که بدل و جان منت دارم نارمن گفت که که
 راجه در جم کوک رفته بودم راجه دهم راج بسیار تواضع نمود و راجا پسر را در عذاب و فتنه گرفت

پهل آن چگونگی است میرکشن فرموده ایام است جنگ در شهر او و هر چند نام را چه بیا هم آنها بود
 در بشن بجهت شغل او در جهان بود بسبب پراختی پورب بنم بر ماه بر چند فقره افتاد اول زن و فرزند
 خود را فرخت بعد از آن خود را بدست چندال فروخته در خانه چندال استقامت ورزید و زمره خدمت او بجا
 می آورد و بعد از مدت مدید که در آنجا بود به راه خانه چندال گذر کرد و هر چند که به دروازده او نشسته بود اما تان
 هر دو دست بسته بر کف می نشستند و هر دو کف می نشستند و هر دو کف می نشستند و هر دو کف می نشستند
 تا بر آن خود و مصلحت این ساخت بعد از آن که کف می نشستند و هر دو کف می نشستند و هر دو کف می نشستند
 ماه بجا آوردن ابا نام اکاوشی می آید آن برت را نگاهداران طفیل برت اکاوشی زن و فرزند
 از تو بلاتی خوانند شدند باز راج خود خواهی یافت بر وقت انتقال ازین جهان فانی مع شهر خود بیکلی
 خواهی رفت سکینه شلین رخ گفته از نظر غائب شد چون راجه بر چند ابا نام اکاوشی بر ابرت نمود باز
 طفیل برت مذکور باز راج او و به پراپت شد و زن و فرزند خود را یافت مدت بسیار راج کرد و بعد
 از آن مع شهر او و به بیکلی شد بر اپت شد هر کس و مهاشم اکاوشی ابا بدل و جهان بشنود یا
 بگوید تکلیف و تفرقه نه بین دو بیکلی شد بر اپت شود

نست

مهاشم اکاوشی سدی بجا وون پیرمان نام

راجه جد شتر رسید ای بر مجور از راه بجا وون اکاوشی که در کل کجی بشود نام و مهاشم آن
 ازین بگویند که آنزد می شنیدن آن بسیار دارم میرکشن فرمود که ای راجه نار و از بر مها
 بود آنچه بر مها از نار و گفته بلا تکلف تو میگویی که در دست جنگ مانده امان نام راجه راج میگردد تمام ملک
 او آبادان بود هر کس ناما برام میگردد ایند کسی را هیچ گونه بنج نبود زیرا اعت در زمین بسیار میشد
 از مدت بسیار در ملک راجه خشکی افتاد و باران نبارید و در زمین زراعت ناپدید گردید تمام خلق اگر کسی
 بجان آمدند و تنفی شده پیش راجه و او خواه شد که ای راجه باران نمی بارد و خشکی در ملک یار
 گردیده و غیر از غله تمام عالم می میرد و لذا او خواه شدیم راجه همه را تسلی داد و گفت که شما را میگویند
 لیکن من در وانست خود درین بنم عذاب نکردم که از آن پراختی باران نمی بارد و بنم سابق

جواب داد که چه توانام اکاوشی نکرده است در اوایل جنگ دو پادشاه پورنام شهری بود که می جست نام
 راجه راجا آنجا میگردید و بسیار دهمم آموختن محاکمت بود لیکن اولادنداشت روزی تمام وزیران و رعیت و برهمنان
 و پویشست و حلیه ساکنان شهر را طلبید و گفت که من در و انست خود و درین جنم پاپ نکردهم معلوم نیست که در اینجا
 من اولاد نشود یا عشت آن چلیست هر کس حاضر شود من را ندانم چه ابیایا به از ان جمله و از غیره از نزد راجه بر خاسته سرور
 زنده و نفس من و ده جای که پیشتر کشته میشد پاپ نکردهم و در سینه و در کف دست من است شمشیر استاده و شمشیر که
 در کمر من در انداز کف دست گفت که شما درین جای آیدید سبب آن چلیست همه را انجا که در اسی مسا پور کشته می باشد
 از طرف اولاد و خودم است بنا بر آن بخداست شریف زبیده ام که بکدام سبب فرزند نشود و کف دست در دهن من است
 بعد از ساقی سر بر آورده گفت که اسی دزد را راجه شما در جنم سابق اقبال بودند همیشه روشتن زرد
 و غیره و غیره با فریده و بدیهات رفته میفر و هفتاد روز بود که دو پسر در یک دیبه رسید و یک با منی آب بود
 و در آن یک کور نشی سگلب می نوشید و او هم در میان رفته و سبب شنگلی کور را از آب نوشیدن که سبب
 نشده بود و در کور خود آب نوشیده از بخت راجه شما از اولاد خودم است بعد از ان وزیرای را که گفتند
 که اسرار کف دست من را بکار فرمایند که از ان دهمم این پراچیت راجه دور شده فرزند نشود و کف دست
 شما از کان شهر برت چه توانام اکاوشی که در آفراده ساون می آید نگاه داشته چهل برت مذکور بر
 خود شنگلب نمایند از طفیل برت مذکور فرزند خواهد شد از شنیدن این سخن همه بنانه خود را آندند
 و برت چه توانام اکاوشی حسب الارش در کف نگاه داشتند و برز و او شمی چهل برت مذکور بر
 شنگلب نمودند و از زرافانی را حمل شد بعد از ده ماه فرزند تولد کرد بسیار دهمم آموختن محاکمت
 اسی راجه هر کس مهاجم چه توانام اکاوشی بدل و جان بشود و بگوید که اولاد نماند و بوقت رحلت
 ازین جهان قانی به سبکینه پراپت شود

مهاجم اکاوشی اجا تام بدی ماه بجاودون

راجه جدر شمر رسید که اسی پرچم در اوایل ماه بجاودون اکاوشی کرشنن پیچیده میشود از راجه نام

کہ پیدا و چار نمودم را ہر بسیار خوشحال شدہ گفت کہ ای برہمن از من چیزی نخواہم و نیم قدم درخت
 ماتم را چہ بل آب طلبیدہ خواہست کہ شگلہ بناید و نیز صبر شکر پرست آمدہ او را مانع آمد را چہ قبول نکرد
 ہزاران شکر کرد کہ روز آوند پرشت راہ جاری شدن آب شگلہ بند نمود و بعد از آن من در آوند کردہ گسا
 ہ گاہ انداختم یک چشم شکر کردہ شد و از آنجا آمدہ و شکر کوک رفت را چہ شگلہ بین نمود و بعد از آن من در پ
 در آوند را زسانم کہ پای و پاتال رفت و قدر مرث کوک مسر بر چہ کوک فت و ہر ہر کوک را ضبط کرد
 از تم سبب تنیم قدم کہ باقی ماندہ بود و پرشت را چہ قدم نہاد و ہر لوفت بل بہ پاتال رفت بعد از آن من بر او
 در آن گردیدم و گفتم کہ الحال تو آنچہ از من میخواہی نخواہ چاندنم را چہ دست بستہ استادہ شد و گفت کہ ای ناتھ
 تو تا چہ راہ در خانہ بن باشی چونکہ نام من بھکت بھل ست اند قبول کردم ہر گاہ کامکا اکاوشی از آوند ہر
 لے آید و از دیوسی میگنید من سر و پ خود را بہ پاتال میفرستم کہ در آنجا چارہ لغایت اکاوشی دیوٹھان
 و از ماہ کاتک میشو و سیاشم بعد از چہ ماہ از آنجا خواستہ و چہ ہر ہندی ایم ای را چہ این قسم دیومی خسی و این
 بیدر میشو کہ من بلو گفتم ہر کس ماتم برت اکاوشی کامکا نام بکنند و بگویند و بشنوند آنرا بھل اسمید جگ میشو

۱۷۵

مها تم کاوشی اول بدی ماہ ساون

اچہ جد شہ از کرشن پرسید کہ ای اتر جامی اکاوشی کہ در کرشن کچھ ماہ ساون میشو و ماتم آن
 پیت و نام آن کہ نام تفصیل بیتہ او بن بگویند کہ کرشن فرمود کہ ای را چہ در پشین اوقات آنخی
 روز از ہر چہ پیریدہ بود آنچہ ہر چہ ہر نار و گتہ بود تو بیان میکنم نار و شمن پرسید کہ ای ہر چہ احتیاق
 کاوشی ہری ماہ ساون بگویند ہر چہ گفت کہ ای نار و کامکا نام اکاوشی مذکور ست ہر کس کہ تیر تھہ
 ام روی زمین نماید و برابر شمر ملادان نماید و تمام کر زمین را بہ زنا و اران بہ ہر برابر برت
 اندا اکاوشی کہ باعتقاد درست نماید عیتو اند کہ دی را چہ ہر کس کہ ماتم اکاوشی بگوید و
 بشنود و از بھل اسمید جگ پات شود

۱۸

مها تم کاوشی تیر و انا نام سدی ماہ ساون

اچہ جد شہ پرسید کہ ای ناتھ جگ لیس ماتم اکاوشی سدی ساون بن باید گفت بھوان

از مآخواید شد چرا که بر بنه شب گرسنگی از نمانی رود بیاس فرمودند ای مجیم سین هرگاه که نگاشتن
 همه برت تنوانی و در ماه چندی که از اسکل کچیه میگویند تر جلا اکاوشی می شود و آن در برت بر جل
 نگا هدری و تمام شب جاگرن کنی و تمام سال بسبت و چهار اکاوشی که میشو و آنچه و حرم برت باید شود
 در آن روز تو از زانی خواهد شد ازین جهت مگر تو میگویم که در آن روز باید برت تر جلا اکاوشی
 نمی شود و نگا هدر و هرگز از دست نخواهی داد و برت ترا با بدن چهل بار و آب بکن که در هر دو جهان
 نجات یابی هر کسی که برت اکاوشی مسطور بکند و مقام آن بگوید و بشنود آنرا بصل می خیزد
 پراپت شود + + +

۱۵۰

مقام اکاوشی بدی ماه اساطر و جوگنی نام

راج و جیو شتر رسید اکاوشی که در اوایل اساطره میشود و مقام آن چگونه است و دانش چیست
 سری کرشن جیو گفت که ای راجه و حرم او تا بر جوگنی نام اکاوشی است که در کرشن کچیه
 اساطره میشود و در سرگ لوک کویر جیو از پی پستش و با دیو میگرد و هم بجکت مالی هر روز بجکت
 پستش و ما دیو گل می آورد و در فزی مالی مذکور گل ازمان سرور آورده و در خانه خود رسید زن او در
 غایت حسن و جمال بی نظیر بود و دیدن زن شہوت بر او غالب آمد و در خانه خود با زن همیشه پر و خست
 راجه کویر برای پستش و ما دیو انتظار بسیار می کشید چون وقت پستش گذشت بعد از آن کویر
 از حد تنگ ارمان فرمود که امر فر مالی گل نیاورده باعث آن چلیست خدا تنگ ارمان گفتند ای مالی
 مالی مذکور در خانه خود و فرغت با زن در عیش و عشرت است آن راجه گفت که او را حاضر کنند
 خدا تنگ ارمان از فرموده راجه کویر او را پیش راجه حاضر کردند راجه بسیار خنده شده گفت ای مالی
 آن گلهما بجکت پوجای و ما دیو طلبیده بودم و توانا فر مالی کردی لهذا تو سراب سپیدی که در تمام
 این تو پیر شده جای برص خواهد شد و از صحبت زن که برای او در خانه نشسته بودی جدا شده
 در مرت لوک رفته از خبر ای این عمل گرفتار خواهی گردید و از دودن سراب جان تو
 مالی مذکور سنج گشت ... سرگ لوک در مرت لوک آمده بسیار حیران و پریشان شده و فر

پاک از تن او دور شود و خود بخود بیان فرماید که کجاست گفت یک برت تو میگویم اگر را بر سر بستم
پربت پاپ و پاک داشت باشد از طفیل آن برت دور شوند در آغوشه بسیار کجاست مونی نام اکاوشی
برت سوزنده گناهان بزرگ است از اجده دل برت گن پس راجه خوشحال شد و برت اکاوشی
نخدا داشت چون در او شش شد از سرگ لوک یوان ملا آمد و تمام بدن او دیوت سر و پ گشت
سنگمه و دیگر و گدا و پدم و دست بختی ملا در گدا افتاد بر یوان شده پس کینه لوک پاپ گشت
ای راجه از طفیل برت مونی نام اکاوشی موجه یافت هر سیکه مهاجم این اکاوشی بگوید و بشنود
و درم سنگله پز اگر گویا و پاپت خواهد شد ++

مهاجم اکاوشی حقیقه بدی انا م ++

راجه جد شمر پز سیدای پر مجبور در اوایل ماه جدی که آنرا کشتن چینه میگویند اکاوشی اتر نام
میشود و بچل و مهاجم آن بن بگویند سر کشتن گفت که ای راجه از نمودن برت اکاوشی مذکور
بچل تمام تیر تخته و جگ و چپ و تپ و پنج ازین همه بچل زیاده با و پاپت شود و اگر بر همه پنهان
باشد با بر کوه سمیه پاپ کرده باشد از برت اتر اکاوشی همه دور می شود و وقت انتقال از
جهان فانی بسکینه پاپت گرد و بر که مهاجم باشند و بگوید ثواب عظیم باید و ثواب سنگله پز اگر گویا و پاپت

مهاجم اکاوشی حقیقه سدی نر خلا نام

همچنین از بیاس پرسید که ای پریم گور راجه جد شمر و اتر بن و سمدیو و کل و کشتی و
و رویدی همه با از من همین میگویند و بر اهرار بن سهند که بر روز اکاوشی طعام خور و مرا هر
روز بغیر از خوردن و دفعه طعام آرام نمی باشد و اشتها بسیار غلبه می کند چون که بر روز
اکاوشی گرسنه باشم پاسبان گفت ای همسین اگر از عذاب و دوزخ رهایی میخواهی
و سرگ لوک پاپت شدن آرزو داری برت اکاوشی را از دست مده همسین با و
جواب گفت که ای پریم گور چیزی جگ و سمن و سمن سوای برت اگر باشد بمن بگو
که از طفیل آن از عذاب و دوزخ خلاص شده پس کینه پاپت شوم لیکن برت اکاوشی ممکن

یازدهم غصه کردن و دوازدهم تزویر و عورت رفتن سیزدهم بسیار سخن گفتن و دوازدهم و او شش از
دوازدهم نیز برین و حسب و اندا اول در آوند روین خوردن و دوم باش خوردن سوم عکس
چهارم شمشیر و پنجم سیاه ششم خلان گفتن هفتم تزویر و عورت رفتن هشتم جای نایک
نهم دعا و دهم حسد و یازدهم مال و غیره ملاقات کردن یازدهم غصه کردن و دوازدهم دیگر جماع نمودن و دوازدهم
او دهم بر خور دیدن یعنی برین وجه برت اکاوشی بر خور نماید و قیل ازین رکعت ششم آن کرده آمده اند
هر کس مقام اکاوشی بگوید یا بشنود او را دهم هزار گنوبه است خواهد شد.

مقام

مقام اکاوشی موبنی شکل چهل و بیست و یک

راجه جویش بر سپیدی نار این از آفریه بیست و یک اکاوشی که پیش و نام آن چیست و نام آن چگونه است
سیر کردن فرمودند که ای راجه موبنی نام دارد و سری را چندی رازشست من رکعت ششم رسید
بودند که ای راجه از جانی سیتا بسیار قصد یک کشیدم لهذا اندیشه میدارم چنین او یکجای نمایند و چو
بمانند که از آن پس از چیت مخلص یا یکم شست من گفت که بر چه نام شما زنده و دور رکعت
لنا مان ست هرگاه که شما از جهان فانی اندیشه می نمایند و ای بر حال دیگران شما بود که انتر جامی هستند
لیکن بگزار که عایان لبها میگرم بر کناره دریای سرستی بهر اولی نام شهری بود و صاحب
و لیسپ من راجه راج میگرد بسیار و در آنجا بود و پنج سپهر داشت چنانچه تمام دولت پدر خود در قمار بازی
و طوالت داشتن و مرگ کرد و هر چند که پادشاه و راجا در آنجا آمدند هیچ سود داشت راجه لا علاج شده
او را از خانه بدر ساخت بعد از آن و زوی کردن گرفت روزی پاسبانان او را گرفته و راجه خبر رسانید
راجا او را از ملک خود بدر گردانید و در ملک بیگانه رفته و در جنگل عقب جانوران برود یک آسم کو بدن
من رکعت ششم رفت و در آنوقت رکعت ششم مسطور از نشان گنگا جی در آسم خود رسیده و راجا جوتی
خود از دست مالیدن گرفت یک قطره آب از جوتی رکعت ششم مسطور برین افکند و آنوقت تمام پاکت
او از تن بدر رفتند و فرس بد از طبعیت او بدر رفت هر دو دست خود را بسته پیش رکعت ششم استاد
نفت که ای مهربان کسی که پادشاه کرده باشد و در خانه او دولت نباشد چگونه بدون خج نمودن

یا بگنجیل امید جگ باور پست خواهد شد

مها تم اکاوشی بدی ماه میساکه سر و دهانام

علا

راجه چند شتر از جگلو ان پرسید که در اوایل ماه میساکه اکاوشی میشود مها تم و نام آن شتر را
 که بنوم سیر کش فرمودند که ای شتر دیده دشمنان برو و هنی نام این اکاوشی است راجه مانده
 و راجه مندر این راجه کلان بودند و از شتر ق تا بمغوب راج میگردند از طفیل این اکاوشی
 بچو چیه پاپت شدند هر گاه که بر چها سستی را پیدا کرده هر سه لوک را حسن و عقل و شهور با داد
 بعد از آن از دیدن او بگریختند خواست که بجاته خود را بخا بداند چون این خبر بمها دیو رسید
 مها دیو در دل خود گفت که هر گاه که سارنده این سلوک اینکار از دست خود نجات تمام عالم چه شد
 شد بهتر است که این را بایکشت مها دیو آمده سر بر مارا جدا کرد و مجروح شدن بر چها مها
 را بر هم بدتا گردید سر بر مها برگردن مها دیو پیچید بر خند که مها دیو تیر تیر و جگن هم تو
 و چپ و سنج نمود بر هم مینا زنت و سر از گردن مها دیو جدا شده مها دیو بر هنی نام اکاوشی
 را برت نمود از طفیل برت اکاوشی از آن بر چها بدتا خلاص شد و رفتی که بدتا از مها دیو
 سر بر چها از گردن مها دیو جدا افتاد ای چند شتر دروینا دان فیل کلان است و از دادن فیل
 هجوم دان و از هجوم دان و ان سو برن یعنی طلا افضله مست و از سو برن دان و ان غلبه بسیار
 است مثل دان غلبه چیز دیگر تصور نیست از آن هم بزرگتر برت بر هنی اکاوشی است هر که برت
 سوار بر عبدق دل بکند او را در بین جوان و در انجمن همه میا است لهذا ای ماجه بدو میگویی که
 برت مسطور را نگه داری بدین نوع که بر و زوشی و از چیز نباید کردی و از آنرو وین نباید خورد و در
 ماش سوم دال عدس چهارم دال نخود پنجم کدو ششم ترکاری هفتم عسل هشتم بجاته دیگری خوردن
 نهم دود و تیر خوردن دهم تر و عورت رفتن ازین ده چیز احتراز نماید و بر و زاکاوشی از سینه
 چیز اول قمار بازی دوم خنده و هنرل سوم خسیدن چهارم بیافزفتن پنجم مسواک کردن
 ششم دروغ گفتن هفتم دروغ شنیدن هشتم غازی نهم دروغی دهم جان کشتن و

الپ نام کند هر چه بود وزن او را بچهره الپ نام داشت خیل صاحب حال چون الپ در وقت
 شفق یکی است از خود جدا نمیکرد هرگاه راجه اورا طلب میکرد و معده الپ پیش راجه آمده سرود
 کردن میگرفت آن روز بحسب ضرورت الپ را بجا نماندشته آمده سرود کردن گرفت چون
 او آشفته بود سرود درست نشده که سو محک و لیوان پوندر یک بونا ز عقل دریافت که این
 هر روز بهر وزن خود پیش راجه سرود میکرد و الحال که تنها آمده دل این در زن رفته است سرود
 خطا میکند پوندر یک راجه در ششم شده سراب داد که اسی پالشت پیش من سرود میکنی
 و دل تو بجای دیگر است از سراب راجه کند هر چه بگذرد راجه پس شده از ناگ لوک دور
 شده در مرت لوک پرواز میون سراب راجه پوندر یک چنانچه سوراخ بینی او مثل چاه و تبین
 در گد و هر یک دست و پای او نیم چون گردیده و تمام نداد و پشت جوین شد از دیدن صورت
 او تمام باشندگان انجمنه سان و هر اسان شدند و از آدمی و فیل و اسب و شتر هر جاندار را
 نمی یافت او را کشته قوت خود میکرد و وزی نزدیک مندر را چل بر پرت که بالای آن سرگی
 رکعه تشنیا میکرد و میالپا بالای پرت پیش رکعه دست بسته بیتاده و نازد که در رکعه نشسته
 پسید که تو کیستی و از کجایم آنی و چه مطلب داری که اسم ما آمده الپ گفت که دختر کند هر چه
 هستم شو بهر من الپ نام دارد و از سراب راجه پوندر یک را چپس شده هم او میکرد
 الحال از یادری قسمت بجهان مرار تر هم شمار سانیده هم فیه و جهان الپا گرفته که شوین
 از راجه پس چون مخلص یافته بگن هر چه لوک پرت شود سرگی رکعه در بان شده گفت که
 برت کاندا نام اکاوشی که در شکل کججه ماه چیت میشود و بکن و بچل آن بشو بهر خود بهر خانه
 آن از چون راجه پس خلاص خواهد گردید الپا ازین نام خورم و خوشحال گشته برت نگاهداشت و
 درم آن بشو بهر خود بشکلپ نمود و چون روزی چون راجه پس خلاص گشته بر دوید بوان سوار شد
 بر ناگ لوک رفتند ای راجه هر کس که برت اکاوشی خواهد کرد و ازین بیات جهان فانی مخلصی و آن
 یافته به وقت مرگ به پشن لوک خواهد رسید و نام او تا روز قیامت خواهد ماند هر که تنها باشد

بار بار غصه شده گفت که ای پادشاه دوازده هزار سال پیشای ما ضایع نمودی احوال سرپا بنویس
میدهم که در پیشان چون رفته اقرار بگیر که تریشای ما را ضایع کردی باز آنچه اعذر کرد که سرپا بن واد
توجه فرموده بگویم که بانی از پیشان چون خلاصی یافته به اندر لوک خوانیم بیدر کھیشتر فرمود که اوایل
ماه چیت برت پاپ موچن نام اکاوشی میشد و برت آن بکن از پیشان چون خلاصی خواهی یافت
و به اندر لوک رسیدن می رسید این گفته رکھیشتر مذکور از انجا خبر فرستاد پس چمن رکھیشتر بدو خود
شتافت چمن رکھیشتر از بدین آگفت که ای پسر خام خیالی نمودی که دوازده هزار سال پیشان
در محس نفسانی بر باد دادی رکھیشتر گفت که ای پدر بقوت آن هر که که فرما می سنوارم لیکن احوال
چیزی از انجا همچنین نمایند که از نمودن پر اچیت بر طر گرد و تمام پیشای ضایع نگرد چمن رکھیشتر
گفت که ای فرزند در اوائل ماه چیت اکاوشی پاپ موچن نام میشود و برت آن نگاه دار تا
از فضل طفیل آن برت از پر اچیت آن خلاصی خواهی یافت ای چه شتر از نمودن
برت مذکور آنچه از پیشان چون غلصی یافته باز بصورت اصلی گردیده بر یوان سپار شده
به سرگ لوک رفت و از همین برت پر اچیت سنگها و لی رکھه بدر رفت و تمام پیشای
از بجا آمد و هر کس که محتاج این اکاوشی بشود یا بگوید به بشن لوک دهم آنما پاپت خواهد
شد و ثواب دادن یک لکمه گوشت بگوید میتواند شد

منظ

و محتاج اکاوشی شکل چھیت که کاندانا نام دارد

۱۰- اجه شتر پر می که ای پر بھو محتاج پاپ موچن اکاوشی شنیدم احوال مهربانی نموده
اکاوشی شکل چھیت بیان نمایند سرگ روشن چمن فرمودند که ای راجه دهم اوتا
قبس ازین راجه و قیپ از شست رکھیشتر رسید چنا چھر رکھیشتر مذکور از انجا
نا بگو می گفتن تو میگویم پوندر یک نام نار و راجه در ناگ لوک راجه میگردد تمام آن کو
از جواب و ملامت آراسته است در انجا کند خوب و رکھیشتر می شن روزی راجه پوندر یک
بشن کرد کس از گند هر پ از حکم راجه آمده سر و گفتن و رقص کردن آغاز نمودند میان آنها

هرگاه راجه از خواب بیدار شد و کشته افتاد و لشکر و دید ازین که کشنده اینها بنظر نمی آمد
تعجب شد و باز زبان از غیب آواز آمد ای راجه در جنم سابق که بچک بودی و جانور را می کشتی این
همه جانور این فرجام شده برای کشتن تو آمده بودند و از ان جنم که تو برت اکاوشی کرده بودی از ان
سبب شمنان تو کشته شدند و بنحیض طریح راج خود بکن و پیچک و نه و سواس بنحیض طریح راجه ازین جهان
بعالم بقا انتقال خواهی نمود و بنحیض طریح راجه ازین جهان بعالم بقا انتقال خواهی نمود و بنحیض طریح راجه ازین جهان
بعالم بقا انتقال خواهی نمود و بنحیض طریح راجه ازین جهان بعالم بقا انتقال خواهی نمود و بنحیض طریح راجه ازین جهان

۹

مهاکم اکاوشی بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد

راجه بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد
راجه ماند و اما از لوس کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود
در بن کو میر از اندر لوک آده بن سیکر و لولیان آجچه را در بن سیکر و لولیان آجچه را در بن سیکر و لولیان آجچه را
ر کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود
اندروک خواب گرفت و منکا آجچه را از خود طلبیده گفت که بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد
بکن ای راجه آجچه را از خود بخواه و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد
و با و از خوش سرود کردن گرفت و رقص نمودن آغاز نهاد و از یک نیمه رفت شاید که ر کشتی سر پیده بود
شده سراب بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد
بعد از ان آهسته پیش ر کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود
تام ر کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود
خود را در گریبان انداخته و پیچید و ر کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود
می زد و در او ر شرم خود نهاد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد
از قدرت رانیک و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد و بدی ماه چیت که پاپ مچن نام دارد
سرخ و دیگر صبر کن آجچه گفت من میدانم که شما تا چند سال می شود و ر کشتی سر پیده بود و از کشتی سر پیده بود

مثل او کسی به هم آمان بود و همیشه برت اکاوشی سیکر و دور آفرماه پچاکن که برت اکاوشی بیشتر
 چون برت مذکور نزدیک رسید راجه و تمام شهر و نادی داد که فردا روز اکاوشی خواهد بود
 همه مرد و زن برت اکاوشی کنند چون روز اکاوشی شد همه بابت نگاهداشتند بوقت دو بهر
 راجه و تمام باشندگان شهر بر رویارفته اشنان کردند برکناره دریا شکر و واره بود بعد ان فراغ
 اشنان در دیوار رفتند در اینجا یک سبزه چهل تیار کرده و از آب پر نموده نگاهداشتند و بعد
 یک چتر تیار کردند و آنرا از طلا نگاهداشتند چهل آنوله بر سر سبزه داشته و بر مینا طلا بید که تمام
 شروع نمودند هر کس گزافه و است نشستند و بوقت شب جا گرن نمودند در آنوقت یک
 سبیل که نام آن در مینا وی بدیگ گونیدند اکاوشی مذکور جانور اندر از صبح تا شام
 گرفته بوقت شب در باغ آمده دید که در اینجا هجوم بسیار است در خاطر او رسید که در اینجا
 تماشا چه بینم که این فرمان چه خواهند کرد چون سبیل از صبح تا شام هیچ نخورده بود و آب
 نوشیده بود بدیوسه نشست و قاشا دیدن گرفت تمام شب نشسته ماند و تماشا شنید
 چون روز اکاوشی شد همه کس اشنان کردند و بخانه خود باز رفتند سبیل نیز از اینجا برخاست
 بخانه خود آمد چیزی نخورد و به راجه پیران شدند و آنکه تمام شب و روز گرسنه نشسته
 ماند بود است بابت قرار دادند و تمام شب که تماشا شنیده بود و از جا گرن اعتبار فرموده و چهل
 آنولا اکاوشی با و از زانی فرمودند چون سبیل مذکور از اینجا بر حلت کرد و به هم دیگر
 چه نام شهری بود در اینجا راجه شد و میر حقه نام یافت و لکچه و حبه راجه با و حاصل گردید
 و بسیار و آنگاه که روزی از شهر خود مجبت فکرا پیران آمد چون از لشکر خود علیحد
 گردید در میان راه گم کرده در اینجا رفت و بود و در زیر سایه آمد بخت از اسب فرو آمده و در
 خواب شد بین اشنا اولیج بشاگرد او رسید و تیر و تفنگ و شمشیر و جواهر از هر طرف انداختند
 از سبب و حرم اکاوشی یک سلاح بر او کارگزار شد و زمین عورتی از زمین راجه بر آمد که بسلاح
 مسلح بود از زمین عورت مذکور آتش تندر با سیکر دید آن کام شکر که گرداو بودند سوخته شدند

روز سه ناردوسن از بهر چاه پر سید که مها تم اکاوشی اوایل ماه چهاگن از مالفرماند که میل شنیدند
 آن درم به باگشت ای فرزند ترشیا و تنیکه را اما او تار شد راجه دستر تهر را چنند راجه و
 سیتا را بنوباس وادنا از میان جنگل را و آن سیتا را اگر قهر به لنگا بر دین سری را چنند راجه و
 راجه بیت خبر سید تار و نه نمود چون بهنوبان از لنگا خبر آورد و سری را چنند راجه بهر ده چوینی
 دل بجوبت فتح لنگا آوردن سیتا روانه شده و تنیکه بر کنار دریا می سمندر رسیدند بر
 عبور متفکر شدند گفتند که از دریا بگذریم عبور نمایم از چمن بر سیدند که الحال محلیت حدیث ویم
 باید که راجه چمن گفت که ای راجه بر شما پوشیده نیست از اینجا و که ده مکان که همیشه است که از
 بهر چاه و بشن و اندر رو بروی او پیدا شده از واکشان این مقدمه خواهد شد سری را چنند راجه
 راجه پیش آمد و وندوت نمود و گفتند که ای مها و راجه استر جامی بهر دست فتح لنگا میر ویم چه وجه از
 دریا عبور می شود که به لنگا رسید سیتا را بسیار می ر که گفت که ای ناتمه همیشه ان اگر ازین
 الهی پری در اوایل ماه چهاگن که بجیا نام اکاوشی می شود و برت آن فکها را که بسیار برت
 مذکور از دریا عبور خواهد شد و لنگا! فتح کرده راولن ویت را خواهی گشت و سیتا
 را خواهی آورد و بعد از آن سری را چنند راجه همیشه او وندوت و شکار کرده در لشکر خود آمده برت
 اکاوشی مذکور نگاه داشتند و از آناید برت مذکور از دریا می شور عبور نموده و لنگا را فتح کرده راولن
 را کشته سیتا را آوردند و بهر کس که برت بجیا نام اکاوشی لنگا دارد و او را لواب جنگ ناچار
 حاصل شود و بهر که مها تم آن گوید و بهر کس به اعتقاد تمام بشنود و بهر و بهمان که تا آنکه

مها تم اکاوشی شکل کجیه با کج گن

مها چه چنند راجه از سری که شن پرسید که ای ناتمه در آتر ماه چهاگن که اکاوشی می شود نام آن
 حیثیت و فاد بهر آن که نام سر که شن گفتند که ای راجه مهارشی همین سخن را راجه راجه تا
 از شبست سن پرسیده بود چنانچه شبست سن از راجه ها گفته که درست جگ بل را هم بزن
 نام شهری بود و بهر تهر نام راجه در انجارج میگرد و قوت ده هزار فیل داشت بسیار هم راجه تا

میشود و چیت سمری که شترن فرمود که ای را به بشنو اکاوشی که کل سحبه ماه ماکه جیای نام دارد و در
 کسی برت آن نموده به شخصی که برت چون یافته باشد بصل آن برت بدید از پیت چون برآند و چون آن
 وید که در چنانچه کیفیت آن بتوی گویم روزی اندر به اندر لوک نشسته بشین و پیش مشغول بود و چنانچه
 گنده چنان و چنان و آنچه حاضر بوده سرود و قش میگردید در آنوقت مالوان نام گنده پسر پسر
 نام دست سمران نام آنچه آن بر دور در قش بودند و در عشق غالب شد از این سبب هر دور سرود و در
 خطا که در تال جنگا گردید و در راه دور اسراپ داد که در دست او که برت شنیدی راهی از
 سر پاندر هر دور که در این چل برت در اینجا تمام روز و شب هر دور نمید و در سر با بسیار رخ کشیدن کرد
 و جانوران را که توت خودی ساختند و بر پیت از زن خود گفت نیا که میان چه گناه بد کرد و نام که از غنا
 آن هر چه تصدیق و محنت سمران میگذرد و کشتن جانوران بسیار عذاب است از گنگلی نوایم مرد لیکن جانداران
 را هرگز نخواهم کشت از تو جیای نام اکاوشی که آفریاه ماکه میشود تمام روز پیروی میخورد و بوقت شب او را
 سمران خواب هم نگرد و تمام شب بیدار ماند و چون روز و شبی شد من بر آن تمامه بران شدم و در آن کاشی
 که پیروی میخورد از سمران که شتم و از سر ماکه تمام شب بیدار ماند و جگر آن پنداشته از پیت چون شامی
 چنانچه هر دو خلصی یافته بنیم سابق که گنده پسر بود و شند از نرت لوک بر بوان سوار شد و به اندر لوک
 پیر است گشتند و اندر را نمسکار نمودند و از آدن ایشان اندر بسیار تعجب ساخت که ای ناتوان که
 من ترا اسراپ داده بودم که برت شنود بگویند که چگونه باز بنم گنده پسر یافته باینجا رسیدند ایشان
 گفتند که ای راه دیوتا ما از طفیل برت جیای نام اکاوشی که آفریاه ماکه میشود و از بون پیت خلصی یافتیم
 باز بنجم دیوتا پیر شده ام دور اندر لوک رسیدیم این سخن را که اندر شنید از جای خود برخاست و بر کرنا
 آنها نموده تعظیم و نذر و سجده و دای را حبه شتر برت اکاوشی مذکور بر کس نسیاید خواب
 اسمیکه یکجک بیاید و کسی که مهاکم آن بشنود بیاید و او را هم خواب جگت مذکور بر پیت خواهد شد

مهاکم اکاوشی بدی ماه بچاکن

راهی که شتر از سمران کشتن مهاکم اکاوشی ادایل ماه بچاکن بر پسر کشتن بچاکن گفت که

نست که ای را چه جز شکر است تلام نام این اکاوشی است قبل ازین زمانه داری بود و چپ و تب
 تحول شنب و زیمه نام نارین دوام و در زبان و پشت لیکن غله گاهی از دست خود یکی نداده
 بود بر همین چپ و تب عمر شریا خور سید و زنجی من بصورت زنار دار شده بر دروازه ها و آید و مال
 رد کم که با چیزی و چندان بد به برهنه غصه شده یکشت خاک در آوند می که در دست و آستین انداخته بعد
 این که از خفا غایب شد مژمار واره و قید که ازین جهان رحلت کرد از طفیل چپ و تب و سنجم
 و سرگ لکوک حمید و آن یکشت خاک مندر برای بودن و خوابیدن در سرگ لکوک یافت
 آن و تمام عمر غله بیکدانه از دست خود نداده بود از طرف خوردن و نوشیدن تقدیر که زبان گزشت
 مان صورت پیش ما آمده ای تاده گفت که ای بجهگوان از گزنگی سپیرم با با و جواب داد
 و در مرت لکوک سوای یکشت خاک دیگر کسی نداده بنابر آن از غله مخروم می الحال آنچه بخوا
 م بر آن عمل کن و در خانه نشسته در دانه نداده و در خانه بگذران بدندان تو خواهد آمد بر گرد و در

بر آن کسی و قید بسیار است و سماجیت دارند و از زبان بگویی که هر که دهم اکاوشی هست تمام
 که در اوایل ماهه میشو و شکلی کرده بن و بهند از زبان دروازه را و ایم او شان و هم یک برت
 اکاوشی تو شکلی خواهند کرد به چیز از طفیل برت اکاوشی سسطو برتو پراست خواهد گردید
 از شنیدن این سخن برهنه باز نجاته خواهد دروازه بند کرده اندرون نشست و یکنیان بدین
 او آمدند و دیدند که دروازه بندست و یکنیان گفتند که دروازه را کن بر همین بیدار پر و اشته
 که اگر دهم یک اکاوشی گفت تکه در اوایل ماهه میشو و شکلی نایا ناخیز را بشما نامیم آنجمله
 قبیل کرده دهم اکاوشی به برهنه شکلی کردند از طفیل دهم اکاوشی به چیز انواع انواع
 پارچه و غله و زیور در خانه و میا گشت و آسودگی یافت بر کس و مقام کشت تکه اکاوشی
 با عتقا تمام بنویسید و بیاگید در بر و جهان اورا آبرو آید

را چه جز شکر است از سری که شین جیو پر سید که ای نامه مقام اکاوشی و نام آن که در آخر نامه

آن چه بود مسری کرشن فرمود که ای محرم اوتار چون ترانش در همین فکر میاندازد که راه سوکویت بی آن
 کسی بچویت که عقب راجه نیز کارج خواهد کرد میان چگونگی تربیت خواهم شد ازین فکر از چنان خون بی با
 بنا بر آن تمام آب که راجه پیران میداد خون میشد چنانچه در بیدم قومست که هر که لا ولد یعنی بی او
 سیر و بزرگانش محروم میشوند و زمانیکه فرزند اصیل پیدا شود پیران او خوشحال میشوند لهذا را
 ازین که فرزند داشت دلگیر میماند لغت بر نیست خود منور و چنداگر بگردد و محرم و جیب و تپش
 برای حصول فرزند راجه و رانی میکردند هیچ فایده نداشت در همین فکر تمام عمر راجه و رانی بگذشت
 و پیری رسید چون ازین فکر راجه و رانی عاجز آمدند در خاطر آوردند که اگرچه و اسکیشم و رزگر
 افتاد دست ازین کار باز داشت روزی راجه بر اسب سوار شده بخیل رفت چه بنید که مان
 تالاب است و گرد تالاب رکعیشتران نشسته پیشانی میکنند راجه پیش آنها رفقه و نذوت کرد و رکعیش
 مهران شد و پرسیدند که ای راجه چه مطلب داری که در اینجا آمدی بگو مهران گشتیم ایم راجه پرس
 هر چه رکعیشتران شما از کجا آمده اید و سیرا که ام مقصد پیشانی میاید رکعیشتران گفتند که چو
 ماه ما که نزدیک رسیده برای ایشان ماه مذکور از شیو لوک برین تالاب رسیده ایم تیر و آنا نام
 است هر کس که آن را برت نماید بخانه او فرزند اهل نصیب اهل و محرم و نیک پیدا شود و هرگاه
 ازین جهان فانی انتقال میکند به یکیشم لوک بریاست میشود راجه این سخن شنیده بسیار خوشحال
 شد چرا که تمام مطلب او همین بود که مهارج مقصد او حاصل کرد این حقیقت از رکعیشتران شنیده
 اند برت اکاوشی کرد و برود و او دوشی پارت برت نمود چون از دیرت اکاوشی رانی را اهل تالاب
 نند ماه فرزند تولد شده صاحب جمال و محرم آتاشل راجه گردید و راجه رحلت ازین جهان
 به یکیشم بریاست شد و پیران راجه مقصد رسیده خوشدل شد راجه جیشتر شنیده خوشتر خرم شد
 سیر کرشن چو گفت هر کس مقام تیر و آنا نام اکاوشی از دل و جان بگوید بشود بخیل راجه و یکیشم
 مقام اکاوشی کرشن بچینه ماه

ه

راجه جیشتر رسید که در اوایل ماه ماکه اکاوشی میشود نام آن حدیث مقام آن گانه است سیر کرشن

ان از افراط و تفریط خواب و بیداری و روزا کادوشی سرما بوقت و سپهر روز برآمده و در گذرید از
 میت گرسنگی بوقت کشتن جانور ان نداشت لاجا رزیر درخت رفت و پهل چنجا آورده و در وقت پیل نا درخت کاشت
 س با می ریخ نخور که روزا فرزند تمام شب هان قسم ماند چون روز و او ششی شد که شن میو میگونی
 ما بر او مهر بان شد م پهل های که در ریخ درخت پیل نگا داشته بود از نا پو جا خود اکاشتم و تمام روز کجی
 بر و برت تصور کردم تمام شب که از سر بیدار ماند حب اگر ن قرار داد و پهل برت سو پهل ای کاشی
 بخشیدم هر گاه پهل با پراپت شد که یکس یل سدل و دوشاک و سلاح در آنجا حاضر شد پس راه
 پسران که اسب از کجا آمد و در غیضن از پس لفت آواز غیب شنید که ای پسر اجد ویر و سو پهل اکاوشی
 و در ان روز تو گرسنه ماندی لهذا پهل اکاوشی تیوار زانی و اشتم این اسب از طفیل برت اکاوشی
 منی تواند و برین اسب سوار شده نزد پدر خود در قریه راج ملک پدر خود بکن که از برت اکاوشی
 راج خواهی یافت و بوقت رحلت ازین جهان فانی بیکی نه خواهی رسید پس راجه این سخن
 شنیده بر اسب سوار شده پیش پدر رفت سلام کرد پدر چون دید که بد کردار است و کج رفتار
 ز تن او بد رفتاری و گناین و بد و در آمده تمام راج با و داد و خود بخت پشایرت
 سب از ان گفتاری پسر راجه شده چهار فرزند از او پیدا شده و شانزده هزار سال راج
 نوده به بیکی نه و هام رفت هر کس مهاکم سو پهل اکاوشی بگوید و بشنود پهل امید بک
 با و پراپت شود

مهاکم اکاوشی سدی بوس

پسر راجه چدر شتر از سمری که شن جیو پسر سید که ای بگلوان در آخیا به بوس اکاوشی
 میشد و نام پهل آن بمن فصل بیان فرمایند سمری که شن گفت که ای و هم اوتار و در
 بعد را ولی نام شری سو گیت نام راجه راج میگرد جنگا نام رانی تپی برتا بود از شصت
 و جا آراسته لیکن فرزند داشت بنابر آن متفکر میماند وقتی در ایام کنگاگت بزرگان خود را آب میداد
 پنی ترین میگرد تمام آب خون شد سبز رنگش رسید راجه چدر شتر رسید ای بگلوان جیو که خون میشد

از تار تخته آن از شما التجار هم که با عیشتان کلام است رکبید شستیم نموده در میان مرا تبه که
که معلوم کردم پیوسته بودی استری را جبهه رت غنی گردیده بود از راه رت و آن خواست را
رخت و آن نه از آن عذاب در نزل افتاده است. اجد از رکبید شستیم که از بهوم و جگ و آن آ
فرمانید که از کرون آن بیکنه لوک از ترک خلاص گردیده بود و رکبید شستیم گفت ای راهبر و آن
اگهن بهو چیده و اما نام اکاوشی میشود برت او از نام قبایل و رعیت خود بکنانی و بهرم
پدرش شکلی کرده بدی که سبب و هم آن پدر تو به بیکنه پات خواهد شد را به حسب فرمود
برت اکاوشی اینجا آورده بر وز و او شوی و هم آن بنام پدر خود شکلی نمود و بعد از آن شب باز
خود را در خواب دید که در آن تهر چه بر بران طلا نشسته است و تمام وجود او در تاسروپ شده و
چگونه غنی مالا در گوانداخته است از راه جبهه رت بر تو باد که از بهوم تو از عذاب و نزع خلا
شدم و به بیکنه پات یافتی سری مبارک ترا در هر دو عالم برافرازی و یک نام گاهدار و این سخن کرده از نظر غایب
شده به بیکنه لوک رفت درین اثنا از آسمان گلهای بر سر راه باریدن گرفت ای ارجن بر
اکاوشی آخر ماه اگهن این طور است هر کس که گفت ایگید و رت بکنه و بشنود او را اصل سینه

۲۰

مهاجم اکاوشی کرشن کچیر پوس

از تهر پیر سید که ای مصارع مهاجم اکاوشی که در اوایل ماه پوس میشود و گویند که نام او صیت
پهل آن کدام است کرشن بهیو گفت که ای ارجن اکاوشی پدری ماه پوس بهو چله نام دارد و در زمان
سلف مانک ریشیت نام راهبر چهار پسر داشت از آنجمله پسر گران او بونیک نام شارب خوار و قهار
و همیشه نظر بر مال دیگران داشت هر چند پدرش ضحیت میکرد و اثر پذیر نمیشد چون پدر دید که از بد کردار
و کو فتاری خود باز نمی آید از خانه بدر ساخت بعد از آن در شهر وقت شب دزدی کرد و گرفت روز سه
چو کید بران او را بدزدی گرفتند و دیدند که پسر راهبر است او را نگذاشتند و پسر راهبر میان گرفت بر زنجیر انداختند
پیری زیر کتیر خود داشت فروخته بلیان داد و مردم میگفتند که او را بدهد تمام زور و پاهای خود شد و همیشه بر زنجیر میزد
جانودان را کشته و خود را در اوایل زمین ماه پوس بود از آنکه سر مالزده بر انداختن قتل و کشتن پهل نامش

اربعین پرسیدی نهجکوان در ماه اگن نکل چچه اکاوشی میشود که نام دارد و در کشت
کدام دیوتا است بمن میان فرمائید سیر بکرشن جیو فرمودند که ای راجه بشنو تو میگویم که اکاوشی
سیدی ماه اگن موحچه در نام دارد و پوجا و اسودرا از مرغی تلسی نماید در زمان پیشین اگان
نام راجه بسیار و هر آتما جو در وقت خواب پدر خود را در نرک دید که هر دو پا می بالا
چهره در زیر داشت و با نوع عذاب گرفتاری دارد و با نوع عقوبت گرفتار است و میگوید که پس
پدر در عذاب گرفتارم تو در مرت لوک راج میکنی پتری اچکار کن که از عقوبت و نوع خلاص
شده و بیکم چهره پرت شوم چون راجه سر از خواب بر آورد متفکر شد بوقت صبح تمام پندتان
شمر را و در آن خود را ملاحظه کرد پس بدین ترتیب این باید که هر باد و میان خود با اتفاق نمود و راجه گفتند که در آن
شهر بیانی نیست و از آنجا برت من رکشیست شریاهی کند او نشان مل این شکل خواب دید و راجه چهارتن
را سب میار شده روانه شد چون در آنجا رسید چه میدید که بسیار رکشیست ان جنات و نینا و دینان
اینهارت من در و هیان تشنه شل بر حاضرت در راجه از اسپ نود و آمویش رکشیست ان و بستی
استاده و نود و نود برت من بکشت تشنه ام راجه و او در حیرت پرسید و گفت که واسطه آمدن از شهر
پست با لکورا که رفیت دیدن خواب و پدر خود را در عذاب در نرک دیدن بیان نمود و گفت که بر

آفرام دانوازوست کینان مذکور کشته شدند ازین بیدار گردیده چه بنید که و انوشته افتاده نارایان
 باد یوتها و زنگد انورفته لوث نموده ویوتاها را اراج انجام دادند و سهربران وقت از کینان پرسیدند که
 کیستی جواب داد که نام من اکاوشی است از اندرون سرشما پیدا شد حاسم را این گفت از من بپرس
 طلب کن که تو خواهم داد گفت بکسی که برت ماکند چه پاپ او بر طرف نشاند و بعد بپرسید که
 پراپت گرو و لچسپی و ده من افزاید و بر چهار پدارتھه باد حاصل ابر و ثواب ایشان همیشه تا
 پراپت گرد و کسی که برت نماید کتھا گوید یا بشنود بران و هر م با و حاصل آید نارایان گفت که
 مقصد تو قبول کردم سخنان خود باشند و هر که بگفت ما نوا بدید و برت تو خود را که شخصی که برت است
 نومی و چیزی نماید از آنها برت اکاوشی زیاده است برت اکاوشی است که کسی که بپرسد که کی نماید و آنگاه
 کشیده جویو باید نمود و کتھا باید شنید به بارت طرف خود از سر و پیکر پراپت باشد

طریق سنج اکاوشی

اگر در یاروان باشد و تالاب و جای که تالاب باشد بر چاه و جای که چاه باشد و رخا و غسل نباید
 ساخت شخصی که برت نماید یعنی شب در و چیری نخورد و نایت نوقت است ثواب است اگر
 بدون بچل ابار برت نماید باید که بر و بکشد و مشب بن اگر اکاوشی باشد خود خواهد بچل ابار سازد
 و برت اکاوشی کردن بچشم یک طوری سازد

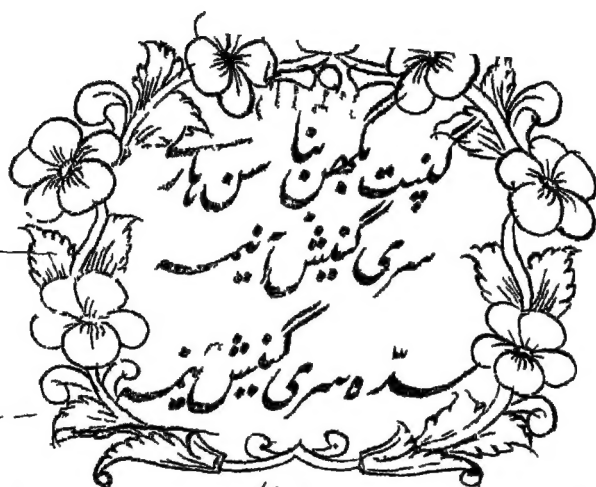
سنج بده اکاوشی

روز و سیمین بچل ابار نماید و از آب گرم غسل نکند و حجامت نباید و بار نخورد و اکاوشی و سیمین بپری
 ساربت انسان و از نخورد و مجامعت نکند و بخت بگرم غسل نکند و یاد سخنان نمورد و نیز گوشت نخورد
 و در ظرف روغن طعام نخورد و ونگه گو درم و غیره نخورد و شیر گو سفند نخورد و بر روز و سیمین سنج نماید و
 بر روز اکاوشی کام کرد و ده لوبه موه نماید و امانت کسی نکند و در و رخ گوید آئینه نه بنید و با عود تا
 نکند و برگ قبول نخورد و امانت ویوتا ماکند و صغیر نکند و قمار بازی سازد و پارچه نیله نپوشد و
 شب جاگرن نموده کتھا ناراین گوید و بشنود و نیز بطور برت نماید و بر روز و اوشی روغن نمالد و لیون نخورد

مریانی برین اشکر و نرنجا حقیقت مفصل بیان فرمایند که اکاوشی چگونگی پیدا شده و سرباه اکاوشی
نام و چه پمیل را از وزیر اکامیل و رغبت تام به شنیدن اخبارم

آغاز حیات اکاوشی بدی ماه اگسن

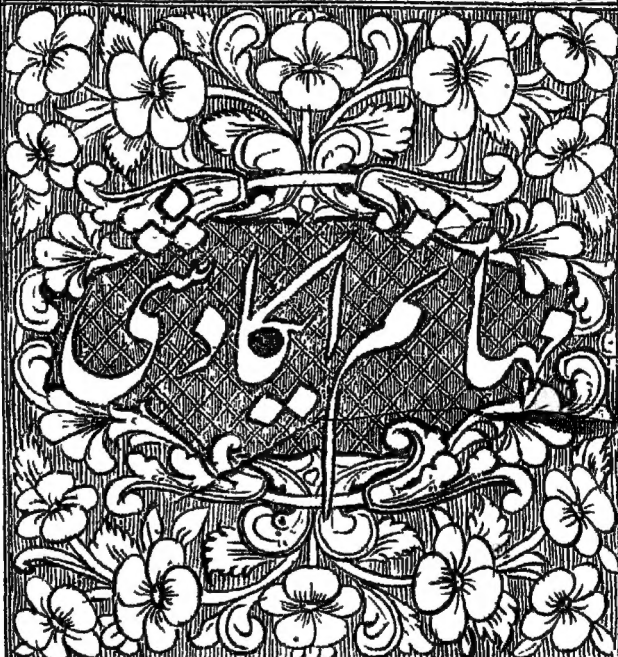
مری که کثین جیه و میوه دند که از چویشنوند او اکل ایام سهاره شب حجب مکر نام و انوراج سرگ لوک
لنت نام و سی و سه نفر دیوتا از ترس او و دیوتا که داشت در مرن لوک آمدند و انوسطور برهما
ایشن و شین و وانه و وید و ویدمان و جمیع دیوتا از طرف خود و قرار داد و انید و انواع از ارتجام
ایه تا مار سمانیدن از ترس و سهاره جراتی و پیاده و پزیشانی بشمار انداز جو و جغای او عاجز و مانده
شد که یک لباس پرست پیش میاد و جو و رفقه کفایت و کیفیت و شش و حاکم را ساخت و میاد و جو و پادشاه
را می اندر و جو و حیرت سمندر رفته بخدشت مری ناراین عرض احوال خود و کین او شان بگویند و خواهند
روخت چنانچه اندر و جو و سرب می نام این آمده است سبب زخم و ناراین مهربان گردیده فرمود
ای اندر و جو چرا آمدی و چه طلب داری اندر و جو گفت که در کای می جویم و نام مانوسپه مالکیت و انور
الاد بر و جو و انچنان روز او را گردید که بقوت باز و می خود راج سرگ لوک گرفته و یوتا با ۱۱۱ سرگ لوک
آمده و راج تمام گرفته از خجسته دیوتا و دیوتا و پریشیان اندر بشنیدن این سخن ناراین دیوتا
را هم او گرفته و در جو می چند را و می که مکان بودن سزای او و تشریف او و زنده و انور و نود که
تدوین و کد و چکر بشمار بر و انور و نود کی بر او کارگرانش این مانده شده بطرفی گرختند و دیوتا
بطرفی رفتند بعد از آن و انور و نود که ناراین آمده و نام این گفت که ای و انور و نود بگفتی بکین
ان وقت مقدار زور و انو یک هزار سال باقی مانده بود چنانچه ناراین شش شش سال بخت جود
آرا بخا ماندند و بعد از آن به و انور و نود سر تشریف بر و نود و سیکه و می که مسپیدند که کوه مذکور و انور
چون عرض و چهل و شش جوین طول داشت و انور و نود که هم عقاب ناراین و در آن کوه و رآمد
پدید که ناراین بتیام بر پشید و مسپید و اندک که بر سر ناراین زد و در آن روز اگسن بدی اکاوشی
بود و از سر ناراین یک کنیان پیدا شده چون مانوسپه از و او بود و ان کنیان و انو جنگ کلان بمیان آمد



روزی سرکش شوه حیوان از ارجین ایشا و کرد که اگر کسی خواهد در هر دو عالم به آیه و مانند کایا
 تنهای مال و نزنند و به آرمی دیگر و میوی بهر هر که دو دو وقت رحلت از پنج جان فانی خلایق
 شده به بشن لوک پراپت شود برت اکاوشی با قه قاده درست نماید هر اراسمید
 یک طرف برت اکاوشی یک طرف کسانیک برت اکاوشی بینا میزد چهل آن بشمار است و
 نزدیک آنها جم دوت نمی آیند چند چهل دان و سورج برت و چند برت و تیر تیره با و جگر
 بسیار میشود و داندان میگرد و اینهمه چهل از یک برت اکاوشی پراپت میشود و
 درین شک نیست تو خدا شکا رو بار منی لهذا توبه بیان میکنم چون ارجین بشنید دست بسته
 ایستاده پیر کرمان کرده و دوت نموده گفت که ای ناهفته نار این بسیار گرم بخشی و

فصل آمد اسیر بگلو از قدر ندکو و مکا بن جلوه گمان
به + دی ن فیض س ن بن جلوه گمان

در کتاب فارسی زبان کمال بران شعر حسنه و جفا طرقت و ابان کلاشی و عیان



هادی رشادات انچه شری کرشن جوی از ارجن فرموده بحسب کتب قدردان علم نشی و بی ساد

در مطبع نامی نشی نوک کشور به طبع من مقبول جهان

